



۲۰۲۲/۰۴/۱۵



محمد داؤد مومند

نظری گذرا بر نوشته شاغلی احسان لمر (۱) «در پاسخ به محمد ولی خان و محمود سامی»

شاغلی محترم احسان خان لمر در مقاله خود تحت عنوان فوق الذکر، که گویا آن را در جواب محقق بزرگ، استاد جهانی، در سایت شبه ستمی افغان جرمن تحریر نموده باشد، سایتی که متأسفانه تحت شعار آزادی بیان، به یک سایت شبه ستمی و سایتی که ارواح خبیثه بر آن سایه افکنده، تغییر ماهیت داده است، تلاش نهایی خود را به عمل آورده است که از دو عنصر مهاجر مجهول الاسلاف یعنی به قول استاد عزیزالدین وکیلی پولیزی صاحب «مفرس آن پولیزایی است» یعنی مهاجر ازبک بخارایی معروف به ولی دروازی و یک جاسوس بیگانه دومی یعنی محمود سامی بغدادی را شخصیت های بزرگ ملی و وفادار به غازی امان الله قلمداد نموده و روی یک احساسی که متبلور از تبلیغات زهر اندود مشتی از عناصر ستمی تاجک تبار و برخی از به اصطلاح روشنفکران سید تبار، مانند سید غلام غبار و سید صدیق فرهنگ و سید مخدوم رهین و سادات همفکر و هم عنان شان، بر زعیم بزرگ معاصر و «بابای» کتله شست میلیونی پشتون تباران یعنی محمد گل مومند تاخته است. شخصیتی که از طرف پشتون تباران هر دو طرف خط دیورند خطاب «بابا» را در تاریخ معاصر حاصل نموده است.

شاغلی احسان خان لمر، محقق سایت شبه ستمی افغان جرمن، چندی قبل بر یک پشتون و افغان بزرگ و سیمای بزرگ آسایی یعنی فخر افغان، خان عبدالغفار خان نیز در سایت افغان جرمن، تحت انگیزه کاذب مماثلی، به اهانت پرداخته است.

شاغلی احسان خان لمر از لیاقت و اهلیت و شناسایی کشور، توسط ازبک مهاجر بخارایی یعنی محمد ولی دروازی در رأس یک هیئتی که توسط غازی امان الله تعیین شده بود به یک عده کشور های جهان، یاد آوری نموده، آن را دلیل بزرگی، لیاقت، درایت و خدمت بزرگ دروازی بدخشی به کشور میدانند.

شاغلی احسان لمر بخواند و بداند که ازبک مهاجر بخارایی یعنی ولی دروازی بدخشی نیز مانند و همسان داکتر حسن شرق یک شخص سیاست باز بود، او در آرزوی قدرت بعد از امان الله خان بوده و چرت های ارتقاء و نشستن بر اریکه ریاست جمهوری را، در زمان غازی امان الله میزد. اگر نظام جمهوری، نظامی میبود برای سعادت و سربلندی افغانستان، باور دارم غازی امان الله به حیث مترقی ترین زعیم تاریخ افغانستان، نظام شاهی را بعد از یک مدتی، به نظام جمهوری تغییر میداد. مگر چنین نیست شاغلی احسان خان لمر؟

ریاست همچو یک وفد به یک عده کشورها یک چانس طلایی برای ازبک مهاجر بخارایی بود که در عین زمان خود را به جهان بشناساند و در سطح جهانی کسب شهرت و اعتبار و رسوخ نماید، که یکی از شرایط مهم بدست آوردن قدرت و زعامت است. البته این خاصیت و خصلت سیاست و سیاست مداری است و کدام عیبی ندارد، مگر این فعالیت، ماهیتاً به هیچصورت ممثل وفاداری به غازی امان الله شمرده نمیشود.

از جانبی هم لیاقت و اهلیت و کردانی وی دلالت به وطن پرستی به کشور نمیکند، چنانکه لیاقت و اهلیت و دانش یک مهاجر دیگر بخارایی یعنی محمد خان جلالر دلیل وطنپرستی و صداقت او، به افغانستان تلقی شده نمیتواند.

در همین ردیف لیاقت و کردانی و زیرکی حسن شرق نیز دلالت به وطن دوستی و یا هم وفاداری او به والاحضرت سردار صاحب داؤد خان و بخصوص افغانستان و ملت افغان نمیکند.

اگر این ازبک مهاجر بخارایی صاحب این همه لیاقت و درایت سیاسی خود به غازی امان الله و رژیمش صادق میبود، طوریکه شاغلی سیستانی نیز به آن اشاره نموده است، باید مانند محمود طرزی و جنرال محمد گل مومند، با سفر بسیار طولانی غازی امان الله موافقت نمیکرد، که یکی از اساسی ترین علل سقوط رژیم امانی شمرده میشود، پس کدام شخصیت به غازی امان الله صادق بود؟

دروازی بدخشی و محمود سامی، یا محمود طرزی و جنرال محمد گل مومند؟

متکی بر نوشته پوهاند داکتر حسن کاکر و ریفرنس های که استاد جهانی داده است این ازبک مهاجر بخارایی یعنی محمد ولی معروف به دروازی، با بچه سقو روابط پنهانی داشت، بچه سقو علی احمد خان بارکزیایی را چنین بی عزت و بی آبرو ساخت که آن بدبخت قبل از اینکه به توپ پرانده شود، میل توپ را بوسه زد.

عجیب نیست که تنها دو عضو با اعتبار دولت امانی یعنی وکیل سلطنت ولی دروازی و وزیر حربیه و مشاور بزرگ دوره حکومت امانی یعنی محمود سامی، مهاجر عراقی در دوره حکمرانی بچه سقو به عزت و احترام پذیرایی شدند.

اگر رژیم امان الله از نظر بچه سقو، رژیم کفر و الحاد و لاتی گری بود و امان الله را واجب القتل میدانست، مگر ولی دروازی شخص دوم و وکیل سلطنت و هم چنان خویشاوند نزدیک امان الله خان نبود؟

آیا این ازبک مهاجر بخارایی با کدام پروژه اصلاحی و مترقی و در نظر ملاها و بچه سقو، کفری و ضد دینی غازی امان الله مخالفت نموده بود که به حیث مسلمان متدین و تابع شریعت غرای محمدی مفتخر به پاداش و تفقد ملاها و بچه سقو گردد؟

آیا ولی دروازی با کدام ماده یا مواد نظامنامه ها که در نظر ملاها و بچه سقو در مخالفت با نصوص قرآن و شریعت قرار داشت اظهار مخالفت نموده که با تمسک به آن ولی دروازی در نظر خادم دین!!! یعنی بچه سقو (غبار ملحد و بی خدا بچه سقو را مسلمان ساده و خوب توصیف میکنند) یک مسلمان واقعی بود و باید حرمت میشد؟

آیا زن ولی دروازی برخلاف ملکه ثریا کاملاً با حجاب اسلامی و روی پت و در دولاق و دور از مردان دریک خیمه زنانه، در مراسم رسمی اشتراک میکرد که بهترین ثبوت اسلامیت ولی دروازی برای ملاها و بچه سقو باشد؟

شرایط فوق الذکر در مورد محمود سامی مهاجر عراقی مجهول الهویه نیز صدق میکند.

لذا روی کدام دلیل عقلی و منطقی، والی علی احمد خان بارکزیایی کافر و لاتی و مستوجب چنان بی عزتی ها و بی آبرویی ها شد، که به استقبال مرگ خود، میل توپ را ببوسد؟

و برعکس ولی دروازی و محمود سامی دو مهاجر و دارای عالیترین مقامات دولتی مورد احترام و اعزاز و اکرام حکومت بچه سقو قرار گیرد و به کرامت انسانی شان کوچکترین بی حرمتی به عمل نیاید؟

اگر پیر و مرشد سیاسی شاغلی احسان خان لمر، یعنی میر غلام غبار با تمام ادعاهای فریبنده و کذاب و دلایل دیالکتیکی و به اصطلاح علمی خود ما را احمق ساخته نمیتواند، شاغلی احسان خان لمر، که به تناسب سید غبار و سید فرهنگ بی فرهنگ، به طفلی میماند که تا هنوز در مرحله چارگوک حیات دانش آموزی خود قرار دارد، هرگز تاریخ را مسخ کرده نمیتواند.

آیا در نظر شاغلی احسان لمر این کذب بزرگ غبار که شاغلی سیستانی به صراحت او را آدم «سیاست باز» و اولین ناشر نظریات بلشویکی از طریق جریده وطن در افغانستان معرفی میکند، (بچه سقاء یک مسلمان ساده) یعنی بی غل و غش بود و «محمد گل مومند» یک مسلمان متحجر دیوبندی، قابل قبول است؟

و اگر مردم کوهدامن و در مجموع، افغانستان و هم چنان مرشد فکری و تاریخی شما میرغلام غبار بچه سقا را در تاریخ خود بنام «بچه سقاء» یاد میکند چرا جناب شما گویا به نحوی ناشی از حرمت تان به بچه سقا او را به نام لوکس «حبیب الله کلکانی» خطاب میکنید، فکر میکنید که استاد تان غبار چیگرا در مورد خطاب (بچه سقا) نادرست و غلط و غیر مترقی، فکر میکند؟

و یا اینکه این نوع رشوه سیاسی به حلقه های ستمی و چپ گراء و مخالفان نادر خان و خانواده اوست؟

از غبار که بگذریم، شاغلی استاد سیستانی نیز به حکم وجدان ملی، بچه سقا را در تمام نوشته های خود «بچه سقا» خطاب میکند، آیا شاغلی سیستانی نیز از نظر شما در خطا و اشتباه قرار داشته «بچه سقا» را توهین میکند؟

شاغلی احسان لمر به حیث پیرو ولی دروازی و ارادتمند و وکیل مدافع محمود سامی مهاجر مجهول الهویه بغدادی از قول سردار صاحب محمد رحیم خان شیون ضیایی، پدر خواننده حنجره طلایی و بلبل افغانستان «میرمن پروین» که شاغلی احسان لمر روی بد بینی به کلمه «میرمن» در نوشته های خود، «میرمن پروین» به نام نا مأنوس «خانم پروین» یاد میکند، از کتاب برگهای از تاریخ معاصر وطن، مینویسد: «محمود سامی را نادر خان در قضیه محمد ولی خان اعدام کرد.»

فکر میکنم که سردار صاحب شیون ضیایی این را در حالی نوشته است که سر مبارک شان با ودکای روسی گرم بوده باشد و میخواست که برای سرودن کدام بیت یا نظمی کدام قافیه پیدا کند که موفق به آن کار نگردیده و با خود گفته است که قریحه شعری ام امروز کار نکرد، بهتر است که یک «گپ کته» در مورد تاریخ وطن بنویسم.

غازی محمد نادرخان یکی از زیرکترین و مدبر ترین سیاستمداران و هم چنان شخصیت نظامی تاریخ افغانستان است، که به جز، امیر عبدالرحمن خان شخصیت دومی را من در تاریخ معاصر افغانستان به درایت و لیاقت و اهلیت سیاسی او سراغ ندارم، همانگونه که تدبیر سیاسی امیر عبدالرحمن تا اخیر دوره نواسه اش یعنی غازی امان الله، موجودیت و وحدت کشور را ضمانت نمود، غازی محمد نادر خان و اخلافتش تا در اخیر حیات والا حضرت سردار صاحب محمد داؤد خان نزدیک به نیم قرن از وحدت ملت افغان و عزت و سر بلندی و وقار و حاکمیت ملی و استقلال کشور شرافتمندانه دفاع نمود.

درین قسمت مستحسن میدانم که یک نوشته طلایی واقع بینانه شاغلی داکتر صاحب سید عبدالله کاظم را در قسمت زعامت و خدمت تاریخی شخص نادر خان در دوره زعامت چهار ساله اش انعکاس بدهم، چنانکه مینویسند: «باید خاطر نشان کرد که محمد نادر شاه در مدت کوتاه چهار سال سلطنت خود موفق شد تا کشور را از جنجال جنگ داخلی نجات دهد و حکومت مرکزی را چنان به سرعت تقویه کند که بعد از امیر عبدالرحمن خان نظیر نداشت. موصوف شخص فعال، با درایت و صاحب انضباط قوی بود و اگر زنده میماند، شاید بسیار معتدل تر از برادر خود محمد هاشم خان حکومت میکرد و در راه ارتقای کشور قدم میگذاشت.»

شاغلی احسان خان لمر! آیا جناب شما، با قضاوت عادلانه داکتر صاحب سید عبدالله کاظم، در مورد شهید محمد نادر خان موافقت دارید و یا نه؟

اگر دارید، باید شرافتمندانه اذعان نمود که دسیسه شهید ساختن غازی محمد نادر خان، خیانت و جنایت بس بزرگ و تاریخی دشمنان خارجی و داخلی مردم و کشور افغانستان بود و بس.

باید خاطر نشان ساخت که هدف هر سیاستمدار رسیدن به عالی‌ترین مقام و قدرت دولتی است، هر سیاستمدار ورزیده و مجرب از هر لحظه حیات سیاسی خود برای رسیدن به همچو هدف استفاده میکند ولو که رسیدن به همچو هدف بزرگ متقاضی همکاری با یک قدرت خارجی باشد.

به قول شخصیت بزرگوار مرحوم استاد نگارگر، (اگر دولت برطانیه یا برتانیه با سپه سالار به شکلی از اشکال معاونتی نموده باشد، چه عیبی در آن وجود دارد؟)

بخصوص که در آن دوره کشور در وضع بحرانی و خطرناک تاریخ کشور قرار داشت و شخص غازی امان‌الله و تمام اراکین دولت امانی از الف تا به یا، قادر به نجات آن نگردیدند.

ما در دوره حیات خود شاهد کودتای والاحضرت سردار صاحب داؤد خان بودیم، سردار محمد داؤد خان به حیث یک سیاستمدار مسلکی از همان آوان جوانی در فکر رسیدن به قدرت بود، هدف ساختن کلپ ملی در واقعیت امر سنگ اندازی در برابر حکومت شاه محمود خان غازی و دیموکراسی او بود، چنانکه این تاکتیک سیاسی وی کاملاً مؤثر واقع شد و شاه مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، عم خود یعنی شاه محمود خان غازی را، عنفاً به نفع آغه لاله خود از وظیفه سبکدوش ساخت.

زمانیکه سردار صاحب محمد داؤد خان، مطابق به مصراحت قانون اساسی سال ۱۹۶۴ از رسیدن به قدرت دولتی محروم گشت، خود را نیاز مند مساعدت غیر مستقیم دوست دیرینش یعنی دولت شوروی دید.

این در حالی است که رژیم شاهی و حکومت مدبرانه شهید شفیق، در کشور از یک ثبات نسبی برخوردار بوده و ضرورت به کودتا که یک عمل نامشروع است نداشت. پس فرق میان مساعدت شوروی توسط ایادی شان برای مؤفقیت کودتای سردار صاحب داؤد خان و مساعدت دولت برتانیه با غازی نادر خان بخصوص که کشور در یک حالت بحران تباہ کن قرار داشت، چه بود؟

به قول دانشمند محترم داکتر صاحب سید عبدالله کاظم، داؤد خان برای رسیدن به قدرت از طریق کودتا، به شکل تاکتیکی با ایادی کرملن همدست شد، جناب شان در زمینه از سازش های خمینی رهبر مذهبی ایران نیز یاد آوری مینمایند، لذا اگر سپه سالار نادر خان از همچو تاکتیک مشروع کار گرفته باشد، چه عیبی در آن وجود دارد؟

اعتقاد به وجود خداوند، و ندای ضمیر و وجدان، بهترین ملاک قضاوت هاست.

دانشمند محترم جناب داکتر صاحب سید عبدالله کاظم، دلیل عمده و اساسی، سبک دوش ساختن غازی نادرخان را از وظیفه خطیر وزارت حربیه و توظیف وی به سفارت فرانسه، متکی بر درک اطلاعاتی میداند که غازی نادر خان با دولت انگلیس داشت!!

درین مورد منطقاً سؤالات آتی مطرح میگردد.

یک- غازی امان‌الله که شہامت اعلان استرداد استقلال کشور را از امپراطوری برتانیه داشت و در حضور سفیر انگلیس شمشیر خود را از نیام کشید که تا زمانیکه استقلال کشور را بدست نیآورم این شمشیر را در غلاف نخواهم گذاشت و روی بطرف سفیر انگلیس نمود و سؤال کرد، فهمیدی آنچه همین اکنون گفتم؟

و هم چنان در داخل کشور عم خود سردار نصرالله خان را در گوشه از ارگ زندانی ساخت تا در همانجا بمرد و هم چنان شخص قدرتمند دربار پدرش، یعنی مستوفی الممالک را بدون محاکمه بدار آویخت و ما بملکش را استملاک نموده به وکیل سلطنتش مهاجر از یک بخارایی خود اعطاء نمود، چرا خدای ناخواسته دفعتاً اینقدر بی غیرت و ترسو و مسامحه کار شد و نادر خان را اعدام نکرد و یا حد اقل او را نیز مانند عم خود زندانی نساخت؟

و بر عکس او سفیر فرانسه ساخت، تا دست آزاد تری در روابط اتهامی خود با دولت انگلیس داشته باشد!!!!

مگر این بزدلی غازی امان الله از ترس عکس العمل دولت انگلیس به حمایت نادر خان بود؟

دو- زمانیکه به قول باطل و کذب عیان غبار، غازی امان الله به مشوره عبدالاحد خان مایار، از جنگ با دشمن ملت و وطن یعنی بچه سقو، شانه خالی کرد و از سرحد عبور کرد، در ملاقاتی که خان عبدالغفار خان با ایشان به عمل آورد و خان عبدالغفار خان حمایت و پشتیبانی خود را از امان الله خان ابراز داشت و از امان الله خان خواهان استقامت و پایداری شد، اما غازی امان الله این دعوت خان عبدالغفار خان را نپذیرفته و از خان خواهش نمود که اکنون هر کمکی که از دست تان پوره است آن را از نادر خان دریغ نکنید، چنانکه خان عبدالغفار مطابق به خواهش غازی امان الله اعانه جمع شده را توسط یک وفد خدایی خدمتگاران به ریاست یکی از بزرگان آن نهضت یعنی «مولانا محمد اکبر خادم» به حکومت نادر خان فرستاد.

تذکر: امیدوارم هم وطنان گرامی «مولانا محمد اکبر خادم» را با یکی از ستاره های شش گانه علم و ادب زبان ملی و ملتی افغانی پشتو یعنی «مرحوم مولانا استاد قیام الدین خادم» مغالطه نفرمایند.

آیا میتوان خان عبدالغفار خان را نیز با این مساعدت و آنهم به پیشنهاد غازی امان الله، به قهرمان معارک تل و نجات کشور یعنی غازی نادر خان، خائن قلمداد کرد.

سؤال درینجاست اگر غازی امان الله، غازی نادر خان را به حیث نماینده و ایجنت انگلیس میشناخت، چرا از خان عبدالغفار خان خواهش نمود که از معاونت و مساعدت خدایی خدمتگاران به نادر خان دریغ نکند؟

نا گفته نماند که خان عبدالغفار خان به حیث بزرگترین رجل سیاسی تاریخ معاصر نیم قاره هندوستان و با خبر از تمام تشبثات انگلیس و وضع سیاسی افغانستان هرگز و هرگز مانند غبار و امثال شان، سپه سالار نادر خان را متهم به انگلیس بودن نساخت، آنچه وی در مورد نادر خان اذعان میدارد، و عده خلافی سپه سالار نادر خان در قسمت اعاده قدرت مجدد به امان الله خان بود.

سه- زمانیکه غازی امان الله علیه بچه سقو در غزنی تیاری جنگ می گرفت، چرا به سپه سالار نادر خان غازی پیغام فرستاد تا در غزنی با او ملحق گردد؟

اگر امان الله خان از سالیان متمادی مستشعر بود که نادر خان ایجنت انگلیس است روی کدام منطق و دلیل از او تقاضای ملحق شدن در جنگ با بچه سقو را نمود؟

آیا در نظر امان الله خان بهتر نبود که بچه سقو که به قول غبار یک «مسلمان ساده» و به قول استاد کاظم یک انسان «با شهامت» بود به عوض یک ایجنت نا مسلمان انگلیس یعنی نادر خان، حکمران کشور باشد؟

ممکن استاد احسان خان لمر قادر باشد به سوالات فوق الذکر جواب علمی و منطقی ارائه کرده بتواند.

غازی محمد نادر خان در دوره کار و همکاری خود با رژیم امانی به صراحت میدید، که مهاجر از یک بخارایی مشهور به ولی دروازی، غلام نبی خان چرخ و محمود سامی و میکروب های سیاسی در دولت امانی، معاندین و سد درجه اول او در راه رسیدن به قدرتش است، تلاش های محیلانه همین معاندین پر نفوذ و ذیقدرت در دربار امانی بود که منجر به انزوای سیاسی سپه سالار نادر خان در دوره امانی گردید.

سپه سالار و خانواده اش بعد از رسیدن به قدرت، هم روی حس انتقام و هم روی منطق احتمال خطر از جانب این سه نفر، ایشان را به کیفر اعمال شان رسانید، چنانکه غلام نبی خان حتی بعد از عودت از شوروی در زمان سلطنت نادر خان، از فعالیت های تخریبی و زیر زمینی خود، علیه رژیم نادر خان اجتناب نورزید.

احسان خان لمر به اتکاء به ادعای معاند بزرگ خاندان نادر خان و دیگران محاکمه مهاجر ازبک بخارایی یعنی ولی دروازی و محمود سامی را که اولین محاکمه علنی و قانونی در تاریخ کشور بود به تمسخر میگیرد، ولی جنابشان فراموش نموده اند که در دوره حکومت غازی امان الله و ازبک مهاجر بخارایی یعنی ولی دروازی، مستوفی الممالک، به شکل محکمه صحرائی که طالبان داکتر نجیب بدبخت را بدار زدند، به درخت آویخته شد، مایملکش به ولی دروازی تعلق گرفت و اولادش از کسب تحصیل محروم ساخته شد.

این اعمال که همه مخالف شریعت اسلامی بود، چطور از نظر ولی دروازی قانونی و عادلانه تلقی گردیده، به تصرف خانه مستوفی الممالک پرداخت؟

در دوره حکومت غازی امان الله و ولی دروازی به عوض قاتل اصلی امیر حبیب الله خان یعنی شجاع الدوله خان، بچه خوانده علیاحضرت مادر غازی امان الله، «علی شاه خان کندک مشر» اعدام گردید.

استاد کاظم دلیل اعدام علی شاه خان را، دروغ گفتن و کتمان حقایق توسط علی شاه خان قلمداد میکند.

شاغلی احسان خان لمر، در صورتیکه دانش و بصیرت آن را داشته باشد، وجدانی جواب بدهد که اعدام یک شخص با تمسک دروغ گفتن یا کتمان حقایق چقدر با مصرحات شریعت و فقه اسلامی و حقوق جزاء وفق دارد؟

دروغ گفتن از نظر حقوقی در حالت مخففه قباحت است و در حالت مشدده ممکن جنحه قبول گردد، شاغلی احسان لمر در یک نظامی که قانون حاکمیت داشته باشد، طوریکه رژیم امانی مدعی آن بود، در تاریخ بشریت چند مثال را ارائه کرده میتوانند که یک انسان را به گناه یا اشتباه دروغ گفتن و کتمان حقایق اعدام نموده باشند؟

بخصوص که اعدام علی شاه خان مظلوم و بی گناه، به شیوه ظالمانه هاشم خانی، در دوره عدالت حکومت غازی امان الله و وکیل سلطنتش، مهاجر ازبک بخارایی ولی دروازی، خود در حقیقت یک دسیسه بزرگ برای کتمان حقایق و راز بزرگ دربار امانی بود!!!!

در قضاوت و صدور فتوا های سیاسی تان، خدا، شرف و ضمیر و وجدان را به استعانت بطلبید، مشروط بر اینکه بر آن معتقد و مؤتمن باشید.

مستند بر نوشته مستند استاد جهانی، بعد از شورش جنوبی از ۵۳ تا ۱۰۰ نفر توسط عدالت حکومت امان الله خان و ولی دروازی اعدام گردید، غازی امان الله بعد از تذکر داوی صاحب، که باید این افراد محاکمه میشد جواب داد که «من نواسه امیر عبدالرحمن خان استم»

شاغلی احسان خان لمر! شما با در نظر داشت شرف و وجدان بگویید که کشتن متهمین توسط محمد نادر خان و هاشم خان مستبد، با اعدام های خلاف فقه اسلامی و حقوق جزای، غازی امان الله خان، واضع نظام نامه ها و مدعی عدالت و حکومت قانون و ولی دروازی جمهوریت خواه را چگونه مقایسه و ارزیابی میفرمایید؟

چون فوقاً ذکرى از قاتل امیر حبیب الله خان به عمل آمد، بهتر است هویت و سیمای قاتل اصلی یعنی «شجاع الدوله خان» به نسل های موجوده و آینده کشور معرفی شده تا از تلاش پرده پوشی ها و مسخ کردن تاریخ جلوگیری به عمل آید.

محقق و مؤرخ غیر منسلک استاد سنگروال، در نتیجه تحقیق دقیق و عمیق و غیر جانبدارانه خود، منتشره سایت افغان جرمن که هیچ دانشمند و محقق و مؤرخى در سایت متذکره، به چلنج ایشان نپرداخت، مینویسند: «از نظر میر قاسم خان لغمانی، شجاع الدوله خان که به امان الله خان تقرب خاصی داشت و علیاحضرت ملکه او را پسر خوانده بود، امیر حبیب الله خان را توسط تفنگچه به قتل رساند که علیاحضرت مادر امان الله خان به او داده بود.»

روایت دوم: «میر غلام محمد غبار که در هرات همکار نزدیک شجاع الدوله خان بود، از زبان او مینگارد که امیر حبیب الله خان از طرف وی به قتل رسیده است.»

روایت سوم: میر محمد صدیق فرهنگ نیز مینویسد که «یک دوست من در دوره امان الله خان که با غلام نبی خان چرخ همکار بود، به من گفت که امیر حبیب الله خان به اشاره امان الله خان توسط شجاع الدوله خان به قتل رسیده است.»

شاغلی احسان خان لمر، شما میدانید که غبار و فرهنگ به حیث عناصر چپگرا و به اصطلاح مترقی و حامی بزرگ امان الله و نهضت امانی و دشمنان سر سخت خانواده نادر خان، شجاع الدوله خان را قاتل اصلی امیر حبیب الله خان قلمداد میکند، بخصوص که روایت غبار متکی بر اعتراف و اقرار شخص قاتل یعنی شجاع الدوله خان میباشد.

شما به حکم وجدان و ضمیر این سه روایت مستند فوق الذکر را قبول دارید و یا نه؟

و یا اینکه به اقتضای ذوق و پالیسی سیاسی سایت افغان جرمن، خود را بیچاره و زبون دیده، به پرده پوشی و اختفاء حقایق پناه میبرید؟

اکنون نگاه مختصری داریم در مورد نوشته مؤهن احسان خان لمر در مورد فخر افغان خان عبدالغفار خان و زعماء قوم بزرگ شست یا شصت ملیونی پشتون.

در اوایل سال بیستم عیسوی شاغلی عبدالجلیل جمیلی دری زبان، با نفرتی که از اقوام پشتون تبار قبائلی دارند، مطالب زننده و توهین آمیزی را در مورد اقوام شریف و نجیب قبائلی در سایت شبه ستمی افغان جرمن تحت عنوان «گوساله های دو مادر» بدست نشر سپردند، شاغلی احسان خان لمر که در انتظار همچو فرصتی بود به استقبال اهانت نامه مستهجن شاغلی جمیل جمیلی، مأمور اسبق وزارت خارجه کشور در لجنزار دریچه منازعات و اکاذیب آن سایت نوشتند: « رهبران پشتون چون خان عبدالغفار خان ... به این لک بخشی ها رضایت نداشتند که بحث طویل و جدا دارد...، پاکستانی بودند و پاسپورت پاکستانی شان را داشتند.»

متأسفانه من احسان خان لمر را نمیشناسم و نمیدانم که در دوره آزادی خواهانه و انسانی دهه دیمکراسی و عصر پادشاه دادگستر و فقیر مشرب افغانستان (البته با تناسب شاهان و رهبران تمام کشور های اسلامی و منطقه) به کدام گروپ سیاسی آن زمان تعلق و بصورت مشخص از کدام طرز مفکوره سیاسی حمایت میکردند، اما چندی قبل شاغلی محترم اختر یوسفی، شاغلی لمر را در گذشته وابسته به حزب پرچم که رهبر بزرگ آن ببرک کارمل، رقیب سر سخت تره کی و غلام محمد غبار بود، وانمود میسازند.

یکی دو بار حمایت شاغلی احسان لمر را، از شهید میوندوال به دیده قدر نگرستم و فکر مینمودم که ممکن ایشان یکی از اندیوالان حزب مترقی دیمکرات باشند، ولی اکنون از خلال شان نوشته های شان چنین استنتاج نموده ام که شاغلی احسان خان لمر یک عنصر چپگرا و شاگرد مکتب غبار و فرهنگ و آنانیکه در مخالفت نادر خان و خانواده اش قرار دارند میباشد، بدین عبارت که اگر هرکسی در عناد و مخالفت با خاندان نادر خان قرار داشته باشد، باید به حیث یک عنصر ضد انگلیس و مبارز مترقی قلمداد شود، به احتمال قوی ارادت شاغلی احسان خان لمر به مرحوم میوندوال که در مخالفت مقام سلطنت قرار گرفت، صرف و صرف روی همین انگیزه استوار است.

اجازه نشر کتاب مرشد تمایلات چپی و به اصطلاح مترقی شاغلی احسان خان لمر یعنی «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر غبار، در دوره صدارت مرحوم میوندوال و وزارت اطلاعات و کلتور استاد بینوا عضو حزب مترقی دیمکرات، نیز ممکن دلیل ثانوی ارادت شان به مرحوم میوندوال باشد.

به این حساب باور دارم اگر مرحوم میوندوال یک پاراگراف در مورد قهرمانی های نادر خان بزرگ از قلم خود به یادگار می گذاشت، امروز از طرف عناصر چپگرا و پیروان غبار مانند شاغلی احسان لمر مورد نفرین قرار می گرفت.

به عبارت دیگر در نظر شاغلی احسان خان لمر یگانه معیار و محک قضاوت در مورد مبارز و مترقی بودن یک شخص و یا هم، برعکس خائن بودن به تاریخ و خاک و مردم، همانا ضدیت با خاندان نادر خان و یا هم مانند نگارنده این سطور اعتقاد به قهرمانی های نادر خان است.

نفرت شاغلی احسان خان لمر از «رهبران پشتون» در کل و فخر افغان خان عبدالغفار خان بخصوص عاری از ضدیت و نفرت احسان خان به پشتون ها و رهبران شان تلقی شده نمیتواند.

مسأله منطقاً از دو حالت خالی نیست، یا اینکه این محقق محترم از شناخت شخصیت بزرگ قاره آسیا یعنی خان عبدالغفار خان، کوچکترین آگهی ندارد، که درین صورت باید وی را بیسوادترین و بی اطلاع ترین محقق و نویسنده در مشرق زمین شناخت، و یا هم اینکه با وجود معرفت کامل او از شخصیت خان عبدالغفار خان، صرف روی انگیزه کاذب تباری و نژادی علیه قوم بزرگ شست ملیونی پشتون تباران، به اهانت آن راد مرد بزرگ قاره آسیا میپردازد.

آلترنتیف سومی را در زمینه نمی بینم.

شاغلی احسان لمر که غالباً روی همچو اشتراک زبانی و نژادی در حمایت ولی دروازی قرار دارد، برای ثبوت پاک دامنی سیاسی او به یک تلگرام غازی امان الله عنوانی ولی دروازی استناد نموده، چنانکه غازی امان الله نوشته است:

«عزیزم محمد ولی خان، امروز ترا به جرم خیانت به من محکمه می کنند. من مینویسم که نه به من خیانت کردی، نه به مردم افغانستان نه به ملک.»

نخست باید توضیح کرد که اتهام حکومت نادر خان بر ولی دروازی و محمود سامی مهاجر عراقی، در کل به ارتباط رابطه شان با بچه سقو بود، نه خیانت به امان الله خان، اینکه در جریان محاکمه نامی از شاه سابق برده شده، صرف و صرف بمنظور محکومیت ایندو نفر مهاجر یعنی دروازی و سامی بود و بس.

طوریکه قبلاً نوشتیم این دو نفر به شمول غلام نبی خان چرخ از معاندین سر سخت نادر خان در دوره امانی بودند، لذا وجود این اشخاص چه به عنوان معاندین سر سخت دیروز و هم به حیث مدعیان محتمل مجدد قدرت، برای نادر خان و یا هر زعیم سیاسی غیر از نادر خان قابل تحمل نبود. روابط بسیار نزدیک غلام نبی خان با دولت شوروی و هم چنان روابط نزدیک ولی دروازی با دولت بلشویک را بطور قطع نمیتوان در تصمیم اعلیحضرت نادر شاه نادیده گرفت.

چنانکه روایت (فیاض نجیمی بهرمان) در مورد، گواه بسیار مستند مدعاست، وی مینویسد: «..اما در دوران جنبش «جوانان افغان» شخصیت های مثل لودین یا محمد خان دروازی (وزیر حربیه پس از نادر خان) موجود بودند که با روسیه شوروی نزدیکی داشتند. حتی بعد از سال ۱۹۲۴ به توصیه محمد ولی خان، یک تن از شخصیت های چپ طرفدار شوروی و عضو فعال جوانان افغان به نام محمد عمر خان به حیث فرمانده ارتش یا لوی درستیز مقرر شد که دارای تحصیلات عالی بود.»

هم چنان فعالیت ها و تحریکات غازی امان الله برای اعاده قدرت و مداخله محتمل دولت آلمان، حکومت نادر خان را سخت هراسان ساخته و امکان نداشت تا ولی دروازی به ارتباط این تحریکات و بخصوص اینکه در آرزوی قدرت ریاست جمهوری کشور بود، بی تفاوت بنشیند.

اگر برای شاغلی احسان خان لمر، تلگرام غازی امان الله یک سند بزرگ است، همان غازی امان الله خان عبدالغفار خان را مقتدر به خطاب «فخر افغان» ساخت. شهید محمد موسی شفیق در دوره صدارت خود در یک پیام رسمی خود

عنوانی خان عبدالغفار خان او را بنام «فخر افغان» خطاب نمود و فرموده غازی امان الله یکبار دیگر از طرف حکومت افغانستان در دوره درخشان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه «رح» مسجل گشت.

طبق روایت استاد بینوا، حضرت مولانا ابوالکلام آزاد، خان عبدالغفار خان را «فخر آسیا» و جواهر لعل نهرو خان عبدالغفار خان را «فخر هند» خطاب داده بودند.

جنازه خان عبدالغفار خان طبق وصیت شان از پشاور به جلال آباد منتقل و در یک کیلو متری رفیقش غازی امان الله دفن گردید. زیرا خان عبدالغفار خان از یک طرف افغانستان را خاک آبی و اجدادی خود میدانست و از طرفی هم نمیخواست در خاکی مدفون گردد که تا هنوز تحت حاکمیت زمام داران پنجاب و میراث خواران انگلیس قرار دارد، همانگونه که خوشحال بابای کبیر وصیت نموده بود که: «مرا در جایی دفن کنید که گرد سم ستوران دولت مغلی در آنجا نیفتاده باشد.»

حدود پنجاه سال قبل زمانی که «یوتانت» سرمنشی سازمان ملل متحد به افغانستان آمد، خان عبدالغفار خان با ایشان در قصر چهل ستون ملاقات بعمل آورد، فقید «یوتانت» ضمن صحبت با خان عبدالغفار خان گفتند که: «من در آوان جوانی از مبارزات شما علیه استعمار اطلاع دارم و من شما را به حیث یکی از شخصیت های بزرگ قاره آسیا میشناسم.»

فقید «یوتانت» برمایی در آوان جوانی خود آنهم در برما از شخصیت راد مر بزرگ آسیایی خان عبدالغفار خان اطلاع داشت ولی محقق سایت شبه ستمی افغان جرمن، یعنی احسان خان لمر در ایام پختگی سن و دسترسی به وسایل مدرن اطلاعاتی در جهان، به اهانت زعماء پشتون تبار و بخصوص خان عبدالغفار خان میپردازند!!!!

آیا احسان خان لمر از شخصیت این راد مرد بزرگ اطلاع ندارد؟

این خیال است و محال است و جنون

امیدوارم محقق سایت شبه ستمی افغان جرمن شاغلی احسان خان لمر، طوریکه مدعی اند که: «زعماء پشتون و خان عبدالغفار خان به این لک بخشی ها رضائیت نداشتند که از خود بحث طویل و جدا دارد.»

اولتر از همه مردم افغانستان را از این «بحث طویل و جدای خود» آگاه ساخته وظیفه تاریخی خود را خود را انجام دهند زیرا تا هنوز ملت و محققین و مؤرخین تاریخ معاصر از همچو اطلاعاتی که تنها احسان خان لمرکه ممکن با ارتباط با مقامات شوروی و در نتیجه دسترسی به «آرشیف اسناد دولت بلشویک»، آن را بدست آورده باشد، بی بهره اند.

شاغلی احسان خان لمر در مضمون فوق الذکر خود تحت عنوان «در پاسخ به محمد ولی خان و محمود سامی» سؤال مبتدلی را که معرف احساسات ملهم از درامه نویسی سید غلام غبار و سید صدیق بی فرهنگ و سقو پرستان است چنین مطرح میماید: «اگر محمد ولی خان دروازی به امان الله خان خیانت میکرد و نادر خان خائنین را به امان الله خان مجازات میکرد، پس محمد گل خان مومند وووووو دیگران چرا مجازات نشدند؟»

قبل از اینکه پیرامون سؤال مطروحه شاغلی احسان لمر و شخصیت «بابای پشتون تباران یعنی مفکر، محمد گل مومند» مطالبی به عرض برسانم، باید توضیح نمایم که خائنان بزرگ دوره امانی به شخص غازی امان الله و کشور کها بودند؟

دانشمند بی بدیل و لا متنازع تاریخ معاصر کشور علامه حبیبی در اثر «جنبش مشروطیت در افغانستان در مورد دوره امانی مینویسند: «در حالیکه رژیم امانی با محبوبیت نخستین خود و پیوزی های که در اقدامات پیشرفت نصیبش بود، در بطن خود فساد مییافت و کارمندان رژیم، به جز، اشخاص معدود وسایل ناکامی و پوسیدگی آن را بدست و فراهم آورده بودند و به قول سعدی:

بوریا باف گرچه بافنده است

نبردش به کارگاه حریر

اکثر رجال این دوره که بعد از مشروطیت دوم به میان آمده بود، بوریا بافانی بودند که به کارگاه حریر وارد ساخته شده بودند و بناء این عمل استوار بر رشته های تعارفات شخصی و خاندانی و قبیلوی بود که با عهد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمد زایی بودن در آن عصر فرقی نداشت.

اگر بت محمد زایی در زمان غازی امان الله شکستانده شده بود، به جای آن درین وقت بت «بارکزیی» ایستاده بود.

مثلاً در آن وقت کابل در دست والی محمود یاور و شاغاسی علی احمد خان لویناب و قندهار در دست عبدالعزیز وزیر و محمد سرور نایب الحکومه و عبدالکریم نایب الحکومه و نیک محمد فرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم خان نایب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت که همه آن ها بارکزیایی و مربوط به خاندان «سراج الخواتین» مادر شاه امان الله بودند.

در سمت جنوبی عبدالحکیم خان بارکزیایی، در غزنه و ارزگان دوست محمد ناظم بارکزیایی و در گرشک محمد امین بارکزیایی، حکم میراندند و بازار بارکزیایت گرم بود و اکثر مردم پاکدامن و دلسوزی هم نبودند که بر احوال امان الله خان دل بسوزند، بنابراین شاه ترقی خواه را از مردم دور ساختند.

علامه حبیبی در یک قسمت دیگر مینویسد: «بعد از چند سال ما دیدیم، که عناصر نادان و فاسد به دور دربار فراهم آمدند و کشور را به اغتشاش ۱۳۰۷ کشانیدند که شاه وطن دوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و همکاران مغرض او گردید... کارمندان رژیم جز اشخاص محدود، وسایل ناکامی و پوسیدگی آن را فراهم آورده بودند.»

علامه حبیبی ادامه میدهد: «بدین نهج امان الله خان تجرید شد، عناصر فهمیده و دانشمند و پیشوایان مشروطیت دوم از کنارش دور ساخته شده و به سفارت ها «مانند غازی محمد نادر خان - مومند» و غیره فرستاده شدند و جای ایشان، بادار پرستان متملق قرار گرفتند، و انزوای شخصیت های محبوب مانند محمود طرزی، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی خان داوی و میر قاسم خان و دیگر عناصر فکور جامعه شناس وطن خواه و تخلیه میدان برای دست های مشکوک یا مغرض پول پرست، بنیان رژیم امانی را تکان داده بود... و هم اینان مسؤول سقوط رژیم امانی بودند.»

علامه حبیبی ادامه میدهد: «غلام محی الدین آرتی که مرد گویا و نقاد و با جوانان افغان محشور، و علناً با وزیران و کارمندان فاسد دولت می آویخت و عنصر مخالف انگلیس مشربان بود در لویه جرگه سال ۱۹۲۸ به حیث وکیل انتخابی مردم کابل شمولیت داشت، در موقع خطاب به غازی امان الله فریاد کرد و گفت: اعلیحضرتا! تا مادامیکه این وزرای مشهود بالفساد به محاکمه کشیده نشده و بر دار زده نشده اند، هیچگونه اصلاحی در مملکت ممکن نیست.»

مولوی عبدالواسع یکی از رجال مشروطیت در لویه جرگه پغمان از عدم فعالیت و عدم دقت سردار فیض محمد خان وزیر داخله و وزیر معارف به شدت انتقاد نمود.

حبیبی از زبان عبدالرحمن لودین مینویسد: «من با این رژیم که به سبب اعمال ناجایز یک دسته مغرض نادان، محکوم به فناست به گوش شاه و درباریانش رسانیدم، چون نشنیدند کابل را ترک گفتم... عنقریب این رژیم از پا می افتد و واژگون میشود.»

علامه حبیبی مینویسد: که دو سال بعد پیشبینی لودین حقیقت پذیرفت.

لودین بعد از استعفاء از مقام سرمنشی گری شاه به حبیبی گفته بود که «سازمان دولت مانند لجن زاری بود، لذا از میدان فساد، خود را برکنار ساختم.»

شاغلی احسان خان لمر!

من در نوشته های تاریخی، واقع بینانه، علمی و تحقیقی علامه صاحب حبیبی به ارتباط دوره امانی و ساختمان دولت از سطح به عمق و از عمق به سطح، حقایق انکار ناپذیری را میبینم که حیثیت آئینه قد نمای تاریخ افغانستان را در دوره امانی دارد، واقعیت های مسلمی که در عبارات و پراگراف های مدلل و مستند فوق الذکر توضیح و تصریح گردیده، به مثابه روشنی آفتاب جهان تاب مستدل میسازد که دشمنان و خاینان اصلی رژیم امانی و مردم افغانستان و تاریخ افغانستان کجا بودند؟

بچه سقو کلکانی و یا بچه سقو های ولایت و لا تخصصی در تمام رتب دولتی از مرکز گرفته شده تا اقصاء و اقصای خاک کشور، چه تحت نام و عنوان و رو پوش بارکزیایی، هم رزم، هم سنگر، هم فکر و همکار، معاون و دستیار، انقلابی و مترقی، زیرک و دانشمند، دوست و خویشاوند، وفادار و دستیار، نزدیک و غمخوار، رفیق و غمگسار، فدوی و جان نثار و امثالهم؟

شاغلی احسان خان لمر! گفته می‌توانید که عبدالرحمن لودین، چرا، کابل و وظیفه دولتی را ترک گفت و او چطور میدانست که «عنقریب رژیم امانی از پا می افتد و واژگون میشود؟» چنانکه دو سال بعد پیشبینی او به حقیقت پیوست؟

آیا پیشبینی لودین متکی بر اطلاعات کدام دستگاه استخباراتی کشور خارجی بود؟

محترماً، شما بر این جمله استاد جهانی که در مورد ولی دروازی نوشته است که: «ولی دروازی شاید آدم لایقی باشد» آن را «شک و گمان» قلمداد نموده، معرفی کشور ما را به برخی از کشور های جهان در موقف ریاست یک وفد، معیار لیاقت و اهلیت و دانش و تدبیر سیاسی او قلمداد نموده اید.

سؤال درین جاست که چرا ولی دروازی با تمام لیاقت و اهلیت و تجربه و کار دانی خود، از درک چیزی عاجز بود و بویی از آن نمیبرد که عبدالرحمن لودین دو سال قبل از وقوع سقوط رژیم امانی، که ولی دروازی عضو ارشد و شخص درجه دوم آن بود پیشبینی کرده بود؟

لذا لیاقت و اهلیت و کالت غازی امان الله را در غیابت سفرش به اروپا، ولی دروازی داشت یا عبدالرحمن لودین؟

هم چنان عبدالرحمن لودین بعد از استعفاء خود از مقام منشی گری شاه به علامه حبیبی گفته بود که: «سازمان دولت مانند لجن زاری بود، لذا از میدان فساد، خود را برکنار ساختم»

شاغلی احسان خان لمر! اگر وضع سازمان دولت به قول لودین صاحب، به لجن زاری تبدیل شده که از عوامل اساسی رژیم سقوط امانی پنداشته میشود، آیا قهرمانان سیاسی و مترقی شما، ولی دروازی و محمود سامی از ارکان اساسی رژیم نبودند؟

آیا ولی دروازی قهرمان تخیلی شما، و شخص شماره دوم کشور، چرا کور و نابینا شده بود و آن را نمیدید و چرا برای اصلاح آن به یک عمل جسورانه، وطن پرستانه و انقلابی دست نزد؟

علامه حبیبی مینویسد: «مولوی عبدالواسع یکی از رجال مشروطیت در لویه جرگه پغمان از عدم فعالیت و عدم دقت سردار فیض محمد خان زکریا وزیر داخله و وزیر معارف به شدت انتقاد نمود.»

شاغلی احسان خان لمر! آیا گوش های قهرمان افسانوی شما، ولی دروازی، کر بود و فریاد انتقاد بسیار واقع بینانه مولوی صاحب عبدالواسع را در مورد سردار فیض محمد خان نشنید؟

پوهاند صاحب حبیبی ادامه میدهند: «غلام محی الدین آرتی که مرد گویا و نقاد و با جوانان محشور، و علناً با وزیران و کارمندان فاسد دولت می آویخت و عنصر مخالف انگلیس مشربان بود در لویه جرگه سال ۱۹۲۸ به حیث وکیل انتخابی

مردم کابل شمولیت داشت، فریاد کرد و گفت: اعلیحضرتا! تا مادامیکه این وزرای مشهود بالفساد به محاکمه کشیده نشده و بر دار زده نشده اند هیچگونه اصلاحی در مملکت ممکن نیست»

شاعلی احسان خان لمر! آیا سخنان عریان و انقلابی غلام محی الدین خان آرتی متوجه شخص ولی دروازی و محمود سامی مهاجر عراقی نیز بود و یا نه؟

و یا اقل در مورد مهاجر مجهولالهویه عراقی یعنی محمود سامی صدق میکرد و یا نه؟

اگر نمیکرد دلیل و یا هم دلایل آن چه خواهد بود؟

آیا از نظر حضرت عالی شما، این وزرای مشهود بالفساد حیثیت بچه سقو های داخلی رژیم را نداشت؟

و آیا ایشان به حیث غده های سرطانی داخل رژیم، خطرناکتر از بچه سقو کوهدامنی نبودند؟

آیا قهرمان مترقی و انقلابی و دانشمند شما یعنی ولی دروازی بدخشی، که افغانستان را به ریاست یک وفد، به جهان معرفی کرد، چقدر از غده های سرطانی، جهان رژیم خود اطلاع داشت؟

آیا او به حیث شخص درجه دو رژیم و خویشاوند غازی امان الله در زمینه چه اقداماتی به عمل آورد؟

اگر او به حیث شخص معتمد درجه اول شاه و حتی و کیل سلطنت صلاحیت پاک سازی رژیم را از غده های سرطانی نداشت، چرا شرافتمندانه مانند عبدالرحمن لودین از وظیفه خود مستعفی نشد؟

علامه صاحب بزرگوار حبیبی صاحب مینویسند: «بدین نهج امان الله خان تجرید شد، عناصر فهمیده و دانشمند و پیشوایان مشروطیت دوم از کنارش دور ساخته شده به سفارت ها و غیره فرستاده شدند و جای ایشان، بادر پرستان متملق قرار گرفتند»

آیا محمود سامی، که شما اکنون در مقام وکیل مدافع او قرار دارید، از زمره همین بادر پرستان متملق بود و یا نه؟

علامه حبیبی ادامه میدهند: «ولی انزوای سیاسی شخصیت های محبوب مانند محمود طرزی، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی داوی و میر قاسم خان و دیگر عناصر فکور جامعه شناس و وطن خواه و تخلیه میدان برای دست های مشکوک یا مغرض پول پرست، بنیان رژیم را امانی را تکان داده بود... و هم اینان مسؤل سقوط رژیم امانی بودند.»

شاعلی احسان خان لمر! ملاحظه میگردد که در لست متذکره در کنار عناصر فکور جامعه شناس و وطن خواه، حتی نام علامه محمود طرزی خسر غازی امان الله خان نیز شامل است، اگر مهاجر بخارایی ولی دروازی در ردیف همچو عناصر والا مقام حساب میشد، پس چرا وی نیز منزوی نگردید و تا حدوث حکمرانی بچه سقو به مقام و منزلت دولتی خود مانند اینکه «سرش» شده باشد چسبیده بود؟

پس مطابق فرموده علامه صاحب حبیبی، ولی دروازی و محمود سامی نیز از زمره غده های سرطانی است که موجب سقوط رژیم امانی گردید.

و همین ها، خائن به رژیم امانی بودند، نه محمد گل مومند.

علامه حبیبی هم چنان میفرمایند: «بعد از چند سال ما دیدیم که عناصر نادان و فاسد العمل به دور دربار فراهم آمدند و کشور را به اغتشاش ۱۳۰۷ کشاندند که شاه و ظنپرست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و همکاران مغرض او گردید... کارمندان رژیم جز اشخاص محدود وسایل ناکامی و پوسیدگی آن را فراهم آورد.»

طوريكه از سطور فوق الذكر معلوم ميگردد همين فساد سرطان خوني در پيكر رژيم، کشور را به اغتشاش ۱۳۰۷ كشانيد، رژيمي كه مهاجر ازبک بخارايي ولي دروازي شخص دوم و متفكر آن بود.



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید

